

نقد کتاب: «شکاف‌های جامعه ایرانی»

مسعود زمانی مقدم*

مقدمه

کتاب *شکاف‌های جامعه ایرانی* به قلم محمد رضایی استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس نوشته شده است. نخستین چاپ این کتاب در سال ۱۳۹۴ و در ۳۵۳ صفحه به‌همت نشر آگاه منتشر شده است. این کتاب، به قول مؤلف آن، «برده از تناقضاتی برمی‌دارد که در سه قلمرو مهم اجتماعی (با تمرکز بر مفهوم قانون)، فرهنگ و سیاست (با تمرکز بر مفهوم دموکراسی و توسعه سیاسی) به شکل گران‌جانی در کشور وجود دارد». در واقع، نویسنده شکاف‌های جامعه ایرانی را به‌ویژه در دهه ۱۳۸۰ و اوایل دهه ۱۳۹۰ خورشیدی و حول محور سه قلمرو مزبور بررسی می‌کند.

نویسنده با نقد کوتاهی بر مفهوم "جامعه کلنگی" برای توضیح درباره جامعه ایران، بر دگرذیسی پیوسته به‌منزله مفهومی مرکزی برای تحلیل جامعه ایران تأکید کرده و مفهوم "ناجامعه" را مطرح می‌کند. مفهوم "ناجامعه" بر سرشت مجموعه مناسباتی در زیست‌بوم ایرانی تأکید دارد که، برخلاف مفهوم "جامعه کلنگی"، از ابتدا وجود نظم و جامعه مطلوب را مفروض نمی‌گیرد. اجتماعات انسانی، به‌طور پیوسته، با متغیرهای تازه‌ای روبه‌رو هستند که مدار حرکت و تحول آنها را دستخوش تغییرات جدی و بنیادی می‌سازد. از نظر نویسنده، مشکل اصلی این ناجامعه‌ها، از جمله ناجامعه ایران، اتصال به دنیایی دیگر است که شتاب تحولات آنها، بر منطق درونی‌اشان اثر می‌گذارد و در نتیجه، قاعده‌های خودتنظیمی این جوامع را به هم می‌زند. افزون‌براین، ناجامعه به‌معنای پذیرش سیالیت دائم است. با وجود این، نمی‌توان از تناقضاتی که در این ناجامعه وجود دارد غافل ماند. در واقع، منظور از تناقضات، آن دسته از نیروها و مناسباتی است که از قضا خلاف منطق درونی ناجامعه‌ها عمل می‌کند. مهم‌ترین این ناسازه‌ها تلاشی است که، بی‌اعتنا به خصلت همیشه سیال ناجامعه، می‌کوشد تا منطق همسانی را در آن حاکم کند. این درک یکسان‌ساز مغل عملکرد ناجامعه‌هاست. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه این نحوه ادراک از مسائل جامعه امروز و راه‌حل‌های برآمده از آن، از درک تفاوت‌ها و سیالیت ناجامعه ایران دور مانده است. همچنین، اثر حاضر در اساس با شیوه‌های سیاست‌گذاری هم‌دل است. بنابراین، اصرار دارد که پیشنهادهایی برای اداره این سه قلمرو ارائه کند.

* کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه خوارزمی، masoudzmp@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۱۶ تاریخ پذیرش: ۹۵/۴/۸

مسائل اجتماعی ایران، سال هفتم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، صص ۱۹۵-۲۰۴

کتاب از سه بخش، شامل دوازده فصل، تشکیل شده است که موضوع‌های سه‌گانه کتاب را توضیح می‌دهند. این سه بخش عبارت‌اند از: ۱. بی‌انضباطی و قانون‌گریزی، ۲. مسئله فرهنگ عمومی، ۳. توسعه سیاسی و پروژه دموکراسی خواهی.

بخش اول: بی‌انضباطی و قانون‌گریزی

با شروع مشروطه مسئله قانون مطرح شد، اما با وجود گذشت بیش از صدسال از مشروطه و به جریان‌افتادن قانون، هنوز مسئله قانون و حاکمیت آن در جامعه ایران ناتمام و حل‌نشده است. در واقع، گویی طی سال‌های متمادی، عدم تمکین به قانون، خود، به نوعی قانون نانوخته تبدیل شده است. رضایی برای اثبات مدعای خود به داده‌های تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفته است، استناد می‌کند. به‌طور کلی، بیش از ۷۰ درصد از مردم فکر می‌کنند قانون امری بیرون از ما با عینیت مخصوص به خود نیست. به عبارت دیگر، ما فکر می‌کنیم می‌توانیم درباره عمل به، یا امتناع از، قانون در موقعیت‌های مختلف تصمیم بگیریم. رواج چنین تلقی‌ای از قانون برای اداره جامعه به شیوه‌های غیرشخصی و عینی مناسب نیست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد حس غریب و گاه متناقضی درباره قانون در میان مردم دیده می‌شود. از یک طرف، بیشتر افراد اعتقاد دارند که رعایت قوانین و مقررات موجب می‌شود تا مردم عادی بتوانند راحت‌تر به حقوق خود برسند و تنها عده کمی از افراد معتقدند مردم حتی اگر کسی بالای سرشان نباشد قانون را رعایت می‌کنند. به هر روی، در این جامعه، قانون در نفس خود هرگز مورد توجه نخواهد بود. روشن است که همه در پی راهی برای دورزدن قانون به منظور دسترسی به اهداف خود هستند. از نظر رضایی، احساس مبهمی از نحوه حضور قانون در جامعه وجود دارد. در واقع، اگر بناست از نهاد قانون به معنای جامعه‌شناختی آن سخن بگوییم، به نظر می‌رسد تا آنجا که به درونی‌شدن امر قانونی در وجدان شهروندان مربوط است، راه درازی در پیش داریم. نویسنده پس از اشاره به تحقیقات انجام‌شده در باب قانون در جامعه، به مشکلات اساسی این تحقیقات اشاره کرده و بر ضرورت تحول رویکردها در مطالعه قانون تأکید می‌کند. از نظر او، نخستین مشکل این قبیل تحقیقات این است که ناظر بر ارتباط فرد با قانون است. در حالی که لازم است خصلت نظام یا سیستم اجتماعی نیز در نظر گرفته شود. مشکل دوم، تمرکز تحقیقات موجود بر شخصیت ایرانی است. در همه این تحقیقات، جلوه‌ای از شخصیت ایرانی عرضه می‌شود که گویا فرصت‌طلبی و طفیلی‌گری بخش ذاتی وجود اوست. مشکل سوم، غیبت نگاه فنی به نهادمندی قانون در جامعه است. منظور از نگاه فنی توجه به سازوکارهای خردی است که عمل پیروی از قانون در سطح فردی و اعمال قانون در سطح نهادی را توضیح می‌دهد. نگاه فنی امکان فهم روشن از پدیده قانون و ابعاد و مؤلفه‌های چندگانه آن را به دست می‌دهد.

نویسنده در ادامه، با نگاهی مقطعی و با تکیه بر برشی از حیات اجتماعی ایران، توصیفی از وضعیت قانون در ایران ارائه می‌دهد. بدین‌منظور، از شاخص «حاکمیت قانون» استفاده می‌کند. جزئیات شاخص حاکمیت قانون را می‌توان در گزارش‌های «پروژه جهانی عدالت» دید. در این میان، از شاخص حاکمیت قانون دلبلیو. جی. پی. استفاده شده است. این شاخص از نه بعد «قدرت‌های محدود حکومت»، «نبود فساد»، «نظم و امنیت»، «حقوق بنیادین»، «دولت پاسخگو (باز)»، «اجرای ضابطه‌مند»، «نظام عدالت مدنی»، «نظام عدالت کیفری»، و «نظام عدالت (عرفی، مذهبی، محلی، اجتماع‌محور، قبیله‌ای) غیررسمی» تشکیل شده است.

با توجه به شاخص مزبور، ایران رتبه ۸۲ را از بین ۹۹ کشوری که داده‌های آن در دست است دارد که نشان‌دهنده وضعیت نامطلوب جامعه ایران است. در سه مؤلفه قدرت محدودشده دولت، حقوق بنیادی و دولت باز، رتبه ایران از همه میانگین‌های موجود بیشتر است. به عبارت دیگر، اگر شاخص حاکمیت قانون را با این مؤلفه‌ها بسنجیم، وضع قانون در ایران بسیار نامطلوب است. اما از حیث دیگر مؤلفه‌ها، وضع قانون در ایران چندان هم در مقایسه با میانگین دیگر مناطق جهان نامطلوب نیست. در ادامه، رضایی به مقایسه وضعیت قانون در ایران با دیگر کشورها با توجه به ابعاد مختلف شاخص حاکمیت قانون می‌پردازد. افزون‌براین، با رجوع به درک عملی مردم در زندگی روزمره می‌توان فهمید که مذهب در میان مردم ایران امری بفرنج به‌شمار نمی‌رود. در ادامه، نویسنده می‌کوشد با توسل به نظریه حکومت‌رانی میشل فوکو، سرنخ‌هایی نظری برای پیشنهاد راهکارهایی عملی به‌دست دهد. در واقع، نویسنده در این کتاب به‌دنبال فراگذشتن از دوگانة دولت-ملت در پرداختن به مسئله قانون در ایران است. با توجه به تلقی دوگانة دولت-ملت، مردم قانون را نه امری اجتماعی و مربوط به جامعه، بلکه امری مربوط به سیاست و به‌ویژه در خدمت دولت می‌بینند. به‌هرحال، مفهوم حکومت‌رانی فوکو ابزار لازم را برای چنین تحلیلی فراهم می‌سازد. افزون‌براین، رضایی با توسل به ایده حکومت‌رانی، به‌دنبال سرنخ‌هایی است تا با آن بتواند مداخله‌های سیاست‌گذارانه را قوت بخشد.

در ایده حکومت‌رانی، دولت به‌طور متناقضی از مرکزیت می‌افتد، درحالی‌که دولت همچنان بازیگر مهمی در اداره جامعه به‌شمار می‌رود. به‌بیان دیگر، عمل قانونی، دیگر رفتاری حاصل فشار نیروهای بیرونی نیست، بلکه به بخشی از اخلاق و وجدان افراد تبدیل می‌شود.

حال، پرسش مهم این است که با کدام برنامه‌ها می‌توان جامعه‌ای قاعده‌مندتر داشت؟ شاید به‌جای جامعه‌ای قاعده‌مندتر باید از جامعه‌ای پاسخگوتر سخن گفت. علاوه‌براین، کتاب به‌دنبال راه‌هایی است تا جامعه (اعم از دولت و مردم) به سمت پاسخگویی و شفافیت بیشتر میل کند. بدین‌منظور، بایست از دو جهت به مسئله پرداخت: یکی اینکه باید به سوی جامعه‌ای داده‌بنیان حرکت کرد و دیگر، بر جامعه مدنی قوی و دولت پاسخگو تأکید کرد. این دو جهت را با چهار

راهبرد می‌توان عملی کرد که عبارت‌اند از: (۱) تقویت نظام بوروکراتیک از طریق فرایندهای تکنولوژیک غیرشخصی‌ساز اطلاعاتی و ارتباطی، (۲) غنی‌سازی و تقویت زیرساخت‌های موجود نظام قضا بر مبنای تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطی، (۳) نظارت بر عملکرد مقامات دولتی و دستگاه‌های اجرایی از طریق تقویت سازوکارهای مبتنی بر فناوری اطلاعات و ارتباطات، (۴) پاسخگوسازی دولت الکترونیک به منظور بازسازی و افزایش اعتماد شهروندان.

بخش دوم: مسئله فرهنگ عمومی

در این بخش، ابتدا فرهنگ عمومی و ابعاد آن توضیح داده می‌شود، سپس با پرداختن به توضیح شاخص‌هایی، فرهنگ عمومی بررسی می‌شود. این شاخص‌ها و ابعاد آنها عبارت‌اند از: — دین‌داری (تجربه دینی، اعتقادات دینی و رفتارها و مناسک فردی و جمعی دینی)؛ — رضایت از زندگی و آسودگی (رضایت شغلی، رضایت کلی، احساس خوشبختی، رضایت مالی، احساس سلامت، رضایت از وضع اقتصادی کشور، رضایت جوانان)؛ — خانواده‌گرایی (رضایت از زندگی خانوادگی، افتخار برای خانواده، موافقت با زن به‌عنوان تک‌والد، اهمیت خانواده، ارتباط و قطع رابطه با خانواده، استمرار نهاد خانواده)؛ — احساس عدالت (نگرش به نظام قضایی، نگرش به رویه‌های عدالت، بی‌عدالتی رویه‌ای، نقش زنان در جامعه)؛

— قانون‌گرایی (نگرش به اطاعت از قانون، نسبت جرائم، نسبت زندانی‌ها، گریز از هنجارها)؛ — امید به آینده (فاصله طبقاتی، آینده زندگی در تهران، زوال اخلاقی، آینده مذهب در کشور، آینده اوضاع سیاسی کشور، جرم و جنایت)؛ — تقدیرگرایی.

در ادامه، به مسائل اصلی فرهنگ عمومی پرداخته می‌شود که عبارت‌اند از:

— واگرایی منطقه‌ای-قومیتی و مسئله فرهنگ عمومی؛

— تعارض دو جهان واقعی و مجازی؛

— اینترنت و چالش‌های فرهنگ عمومی؛

— مسئله ماهواره‌ها و شبکه‌های تلویزیونی خارجی؛

— چالش‌های اخیر توسعه دینی در جامعه؛

— مصرف‌گرایی و تغییر متزاید سبک‌های زندگی.

مأموریت حوزه فرهنگ عمومی به تمهیدات و تدارکاتی محدود است که بستر ذهنی ایجاد جامعه‌ای اخلاقی را فراهم سازد. این تدارکات ناظر بر نیازهایی است که امروز در قلمرو فرهنگ عمومی احساس می‌شود. در ادامه، به راهبردهایی برای برون‌رفت اشاره می‌شود. این راهبردها عبارت‌اند از:

- راهبرد یکم: تعریف و تقویت مبانی و زمینه‌های انسان‌گرایی و جامعه‌گرایی اخلاقی؛
 - راهبرد دوم: برابری شهروندی در حوزه فرهنگ یا دموکراسی فرهنگی؛
 - راهبرد سوم: مشروع سازی قانون در جامعه؛
 - راهبرد چهارم: قوام‌بخشیدن به ارزش‌های خانواده‌گرایی در فرهنگ عمومی؛
 - راهبرد پنجم: تقویت کرامت اجتماعی و خانوادگی زن در جامعه؛
 - راهبرد ششم: ایدئولوژی‌زدایی از ساحت فرهنگ عمومی؛
 - راهبرد هفتم: توانمندسازی تولید فرهنگی در برابر انفعال فرهنگی.
- البته رفع نیازهای حوزه فرهنگ عمومی که مطرح شدند زمانی حاصل می‌شود که دست‌کم چند پیش‌شرط بنیادی در این حوزه محقق شود. این پیش‌شرط‌ها عبارت‌اند از:
- فرهنگ از آن مردم است؛
 - تضمینی در حوزه فرهنگ وجود ندارد؛
 - هماهنگی و توازن میان عملکردهای دستگاه‌های فرهنگی لازم است؛
 - هماهنگی همه ساحت‌های توسعه اجتماعی لازم است؛
 - فرهنگ متضمن مناسبات با دنیای بیرون است.

بخش سوم: توسعه سیاسی و پروژه دموکراسی خواهی

این بخش با تعریف توسعه سیاسی شروع می‌شود و چند رویکرد مهم به توسعه سیاسی، به ترتیب دوره‌های تسلطشان در عرصه‌های فکری، مطرح می‌شوند. سپس، وضع توسعه سیاسی در ایران با تکیه بر داده‌های موجود و با توجه به سه شاخص «صدا و پاسخگویی»، «پایداری سیاسی و نبود خشونت/تروریسم»، و «فساد اداری» توضیح داده می‌شود. شاخص صدا به نهادهای جامعه مدنی برای تأمین فرصت‌های مشارکت مربوط است. در این زمینه، هرچند روند دموکراتیزه‌شدن در ایران چندان مطلوب نیست، داده‌های گزارش‌های دیگر نشان می‌دهد که میل به دموکراسی یا دموکراسی خواهی در ایران نسبتاً مطلوب است. در شاخص دوم، طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱، رشدی پیوسته اما منفی در این ناپایداری دیده می‌شود. در واقع، ایران در شمار کشورهای ناپایدار به لحاظ سیاسی قرار می‌گیرد. در مورد شاخص سوم باید گفت که میزان فساد اداری در ایران از سال ۲۰۰۳ تاکنون روند فزاینده‌ای داشته است. به‌طور کلی، اگر مؤلفه‌های پیش‌گفته را شاخص‌های اصلی سنجش و برآورد توسعه سیاسی بدانیم، وضع موجود در ایران زیاد رضایت‌بخش نیست.

به‌هرحال، نویسنده برای توضیح وضعیت توسعه سیاسی در ایران، مضامین کلی مؤثر بر وضعیت کنونی سیاسی کشور را استخراج می‌کند. این مضامین عبارت‌اند از:

- مضمون اول: تمرکز، عدم تمرکز؛

— مضمون دوم: شکاف‌های اجتماعی و مفصل‌بندی آن؛

— مضمون سوم: فرهنگ سیاسی ناساز با توسعه سیاسی.

به‌طور خلاصه، مضامین سه‌گانه معرف سه دسته متغیرهای عمده مؤثر بر برنامه توسعه سیاسی کشورند که نویسنده آنها را متغیرها یا عوامل داخلی مؤثر بر برنامه توسعه سیاسی کشور قلمداد می‌کند. هیچ‌یک از این عوامل تقدمی بر دیگر عوامل ندارند. در واقع، نه خود این عوامل، بلکه مناسبات آنها با یکدیگر توسعه‌نیافتگی سیاسی را به‌نحوی چندجانبه تعیین می‌کند.

نویسنده از دل تحقیقات پیشین درباره توسعه سیاسی ایران، به مسائل اساسی برنامه توسعه سیاسی ایران دست می‌یابد. او مسائل اصلی برنامه توسعه سیاسی در ایران را حول مفهوم گذار از شبه‌دموکراسی به دموکراسی صورت‌بندی می‌کند. در جهت توسعه سیاسی، نویسنده راه‌هایی را به‌سوی دموکراسی مطرح می‌کند که عبارت‌اند از:

— تحول با محوریت دولت متمرکز یا راهبرد تحقق نقش صحیح دولت؛

— دموکراسی توسعه‌گرا؛

— راهبرد بازسازی اعتماد و مقبولیت دولت از طریق بوروکراسی شفاف، پاسخگو، مقید به قانون و فسادستیز؛

— تقویت جامعه مدنی؛

— تنش‌زدایی در مناسبات بین‌المللی به‌منظور ایجاد شرایط چانه‌زنی در عرصه‌های جهانی.

برای رسیدن به این اهداف، الزاماتی وجود دارد که باید محقق شوند:

— اولویت سیاست در توسعه؛

— اهمیت عمل به قانون اساسی نه فقط وجود آن؛

— توازن میان شتاب و کیفیت توسعه؛

— دولت دموکراتیک توسعه‌گرا.

همان‌طور که مؤلف در فصل‌نهایی کتاب می‌گوید: «در سه بخش پیشین کوشش شد نشان داده شود تا چه میزان برخی شکاف‌های عمده در جامعه وجود دارد. این شکاف‌ها در پاره‌ای از موارد به‌حدی است که امکان تحقق جامعه در ایران را به چالش می‌کشاند». رضایی سپس امکان ظهور مفهوم اعتدال در این وضعیت را خاطر نشان می‌کند و معتقد است که این مفهوم می‌تواند به شکاف‌های موجود دامن‌بزند و نه تنها گرهی نمی‌گشاید، بلکه گره‌های موجود را کورتر می‌کند. این دیدگاه رضایی را می‌توان نقطه مقابل «جامعه کژمدرن» محمدرضا جلائی‌پور دانست. در واقع، جلائی‌پور بسیار بر لزوم اصلاحات و نظم مردم‌سالارانه در جامعه ایران تأکید می‌کند. به‌نظر جلائی‌پور، جامعه مدرن خوش‌قواره یعنی جامعه‌ای که معضلات و بحران را از طریق عرصه عمومی نقد و بررسی می‌کند و این معضلات را با اصلاحات و نه انقلاب یا دخالت

نظامی و فشار خارجی، با هزینه کمتر بر طرف می‌کند و درعین حال، نظم و ثبات جامعه را به وسیله نظم مردم‌سالارانه ضمانت می‌کند. درمقابل، جامعه مدرن بدقواره یا کژمدرن قرار دارد که بخشی از توانایی‌های جامعه مدرن را دارد، ولی برای حل معضلات و تأمین ثباتش، فرایند اصلاحات و نظم مردم‌سالارانه‌اش با مانع اقتدارگرایی روبه‌روست. به این معنا، ایران جامعه مدرن بدقواره یا کژمدرن است: مدرن است، ولی از پاره‌ای کژی‌ها و بدقوارگی‌های اجتناب‌ناپذیر آسیب دیده است (جلائی‌پور، ۱۳۹۲).

به‌طور کلی، نویسنده تلاش ارزشمندی را در جهت تحلیل بخشی از مسائل جامعه ایران به کار بسته است. اثر رضایی دارای امتیازاتی نسبت به آثار مشابه است که از آن جمله تکیه آن بر مطالعات تجربی پیشین درباره جنبه‌های مختلف مسائل جامعه ایران است. در واقع، یکی از قوت‌های این کتاب، مستند بودن و تجربی بودن آن است. نویسنده سعی کرده است از کلی‌گویی‌های تاریخی، آن‌طور که در آثار کاتوزیان (۱۳۹۲، ۱۳۹۴) و زیباکلام (۱۳۸۲) دیده می‌شود، بپرهیزد. علاوه بر این، کتاب برخلاف دیدگاه سریع‌القلم (۱۳۹۱)، که ویژگی‌ها و خلق و خوی ذاتی ایرانی‌ها را دلیل اصلی توسعه‌نیافتگی ایران می‌داند، سعی کرده است با توجه به شاخص‌های تجربی درباره رفتارهای مردم ایران سخن بگوید. همچنین، کتاب بر رویکرد سیاست‌گذاری فرهنگی مبتنی است و نگاه نویسنده نیز دولت‌محور است. در واقع، از آنجاکه دولت متولی سیاست‌گذاری فرهنگی در کشور است، این موضوع طبیعی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، توجه به نقش دولت در تغییرات اجتماعی جامعه ایران اجتناب‌ناپذیر و واقع‌بینانه است؛ از این رو، توجه رضایی به سیاست‌گذاری فرهنگی از سوی دولت می‌تواند مثبت تلقی شود. یکی دیگر از نکته‌های مثبت کتاب این است که نویسنده سیالیت جامعه ایران را در نظر گرفته و سعی کرده است تا تغییرات زیست‌بوم ایرانی را، که با ورود مدرنیته در جامعه ایران آغاز شده است، نمودی از شکاف‌های این جامعه تلقی کند. از این رو، به جای ارائه دیدگاهی انتزاعی از وضعیت جامعه ایران، تلاش کرده است توصیفی دقیق و مستند از جامعه ایران ارائه کند که بتوان بر مبنای آن برای بهبود مسائل جامعه ایران در فرآیند توسعه راه چاره‌ای یافت. با وجود این، کتاب دارای برخی ابهام‌ها و کاستی‌هاست که به آنها اشاره می‌شود:

مهم‌ترین ابهام و کاستی کتاب، به مفهوم "ناجامعه" مربوط می‌شود. کتاب با نقد کوتاهی بر نظریه‌های مهم درباره جامعه ایران و با مدعایی نسبتاً بزرگ در تبیین جامعه ایران آغاز می‌شود. نویسنده در مقدمه کتاب مفهوم ناجامعه را به منزله مفهوم نظری بدیل مطرح می‌کند، ولی در ادامه اثر چندانی از این مفهوم مشاهده نمی‌شود و مصادیق نظری آن هدف بحث قرار نمی‌گیرد. چنان‌که به نظر می‌رسد اگر اصلاً این مفهوم در ابتدای کتاب مطرح نمی‌شد، چیزی از محتوای کتاب کم نمی‌شد. هر چند که ارجاع به تحقیقات پیشین و آمارها و اطلاعات آنها برای ترسیم

تصویری از گسست‌های جامعه‌ای ایران از قوت‌های کتاب است، انتظار می‌رفت با بسط نظری مفهوم ناجامعه، این اطلاعات غنای نظری و تحلیلی بیشتری پیدا کنند و در مباحث و نتیجه‌گیری کتاب بین این مفهوم و اطلاعات کتاب پیوند محکم‌تری برقرار شود. به عبارت دیگر، بایست مفهوم ناجامعه که مفهوم نظری این اثر است بیشتر باز می‌شد و آمارها و تحقیقات کمی مطرح‌شده در کتاب این مفهوم را پشتیبانی می‌کردند، موضوعی که در محتوا و نتیجه‌گیری کتاب به‌روشنی دیده نمی‌شود.

به‌علاوه، کتاب به سه موضوع می‌پردازد که در سه بخش ارائه شده‌اند، ولی رابطه و پیوند این سه بخش چندان مشخص نشده است و سه بخش مزبور تا حد زیادی از هم متمایزند. به عبارت دیگر، کتاب از انسجام کافی برخوردار نیست. شاید اگر مفهوم ناجامعه، به‌منزله شالوده نظری بحث در طول کتاب بارزتر مطرح می‌شد و مورد استفاده قرار می‌گرفت، کتاب از یک پارچگی تحلیلی بیشتری برخوردار می‌شد. افزون‌براین، مفهوم ناجامعه بدون توضیحات و استدلال نظری کافی مطرح شده است و با توضیحات مختصری که درباره آن داده شده، خواننده درباره تناسب این مفهوم برای جامعه ایران به‌سختی مجاب می‌شود. اصولاً مفهوم ناجامعه، در مقایسه با مفهوم "جامعه کوتاه‌مدت" کاتوزیان (۱۳۹۲) یا مفهوم "جامعه کژمدرن" جلائی‌پور (۱۳۹۲)، مفهومی مبهم است که به شرح و بسط بیشتری نیاز دارد.

مسئله دیگر، به تفکیک مفهوم حکومت و دولت و راه‌حل‌های مبتنی بر آن مربوط است. در ابتدای کتاب، بر حکومت به‌جای دولت تأکید شده است، درحالی‌که در ادامه با اتخاذ رویکرد سیاست‌گذاری، در راهبردهای عملی بر نقش دولت بسیار تأکید شده است. درواقع، بین لزوم مرکزیت‌زدایی از دولت و نقش تعیین‌کننده آن در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تعارضی ظهور می‌کند. هرچند این موضوع از تناقضات جامعه ایران است که یکی از مشکلاتش وجود دولتی بزرگ و مداخله‌گر است، و درعین‌حال، این دولت باید نقش تمرکززدایی و کوچک و کارآمدکردن خود را هم به‌عهده بگیرد.

به‌علاوه، به‌نظر می‌رسد بر نقش جامعه مدنی در تغییرات فرهنگی جامعه تأکید کافی نشده است و نقش مردم در قانون و قانون‌گذاری نادیده گرفته شده است. درواقع، در تقابل بین دولت و ملت، کتاب بر نقش‌آفرینی دولت در جامعه تأکید بیشتری دارد.

توجه به مفهوم حکومت‌رانی به‌جای دولت از موضوعات مهم در سیاست مدرن است که در کتاب هم به‌خوبی مورد توجه قرار گرفته است. باوجود این، باید پرسید آیا این بحث دریچه تازه‌ای به فهم موضوع ناسازه‌های جامعه ایران می‌گشاید؟ همین‌طور باید این سؤال را مطرح کرد که راهبردهای مطرح‌شده، تا چه حد قابلیت تحقق دارند و به چه میزان می‌توانند واقعاً اثرگذار و راه‌گشا باشند؟ تحقق این ایده مستلزم دو شرط اساسی است: وجود جامعه‌ای

داده‌بنیان و نیز وجود جامعه مدنی قوی و دولت پاسخگو. این درحالی است که تحقق دو شرط گفته‌شده در ایران در موقعیت حاضر دشوار به نظر می‌رسد. در واقع، در ایران نه جامعه مدنی قوی وجود دارد و نه حکومت پاسخگو، تا بتوان مرکزیت‌زدایی از دولت را، به‌منزله قهرمان حاکمیت قانون در جامعه، پیش برد. مفهوم حکومت‌رانی سمت‌وسوی مدیریت سیاسی مطلوب را نشان می‌دهد، اما تحقق آن بخشی از فرایند دموکراتیزه‌شدن جامعه است که خود مشکلات بنیادی دارد. این البته قبل‌ازآنکه مشکل این کتاب باشد، مشکل جامعه ایران است که برای رفع آن به تلاش‌های نظری و عملی و گفت‌وگوها و کنش‌های ارتباطی بردبارانه و زیاد نیاز داریم. در همین‌زمینه، حکومت در اجرا و تحقق راهبردهایی که در بخش دوم کتاب مطرح شده‌اند نقش تعیین‌کننده‌ای دارد، و معمولاً نظام سیاسی ایران مطابق با اهداف و آرمان‌های خاص خود آنها را عملی می‌کند و نه بر مبنای نیازهای واقعی جامعه. به عبارت دیگر، نظام سیاسی در خودتنظیمی درونی فرهنگ دخالت می‌کند. از این‌رو، مطرح کردن این راهبردها به‌منزله برنامه‌ای عملی شاید مطلوب به نظر برسد، ولی اجرای مناسب آنها با موانع بسیاری روبه‌رو خواهد شد. برای مثال، راهبردها و اهدافی که برای تحقق دولت دموکراتیک توسعه‌گرا مطرح شده‌اند، مانند راهبردهای بخش دوم، ایده‌های مطلوبی هستند که تحقق آنها در جامعه ایران با موانع بسیاری روبه‌روست. برای مثال، نویسنده یکی از ویژگی‌های مهم دولت دموکراتیک توسعه‌گرا را تمرکز مؤثر به جای تمرکز بسته می‌داند. تمرکز مؤثر به معنای مدیریت کارا بدون قربانی کردن دموکراسی در جامعه است. مشکل و تناقض این بحث در جامعه امروز ایران این است که نهادهای دارای تمرکز بسته، که نقش تعیین، ابلاغ و نظارت بر سیاست‌های کلی توسعه را برعهده دارند، چگونه می‌توانند مجری حرکت جامعه به سوی دولت توسعه‌گرای دموکراتیک و کارآمد باشند. این موضوع، همان‌طور که اشاره شد، به تناقض ساختاری جامعه ایران و ناسازگاری آن مربوط است که نظرورزی، برنامه‌ریزی و کنش‌های جمعی اصلاحی را با مشکل مواجه می‌کند و نویسنده کتاب شکاف‌های جامعه ایران و همه نظریه‌پردازان و کنشگران را با دشواری روبه‌رو می‌کند. با وجود این، می‌توان امیدوار بود تلاش‌های علمی برای توصیف و تبیین این ناسازگاری‌ها به کنش‌های ارتباطی دامن‌بزند و گفت‌وگوهای اجماعی را به سمت تقویت خودآگاهی کنشگران و تقویت نقش آنها و قدرتمندتر ساختن جامعه مدنی سوق دهد.

منابع

- جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۹۲) *جامعه‌شناسی ایران: جامعه کژمدرن*، تهران: علم.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۲) *ایران جامعه کوتاه‌مدت*، چاپ هفتم، تهران: نی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۴) *ایرانیان: دوران باستان تا دوران معاصر*، ترجمه حسین شهیدی، چاپ هفتم، تهران: مرکز.

مسائل اجتماعی ایران، سال هفتم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵

زیباکلام، صادق (۱۳۸۲) *ما چگونه ما شدیم؟: ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی در ایران*، چاپ دوازدهم، تهران: روزنه.
سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۲) «ابعاد نامحسوس و خلقی توسعه‌نیافتگی ایران»، *فصلنامه مطالعات بین‌المللی*، ۸ (۴): ۲۹-۵۳.